

مبانی و قلمرو آزادی در قرآن

دکتر محمد علی رضایی اصفهانی*
دانشیار عضو هیئت علمی جامعه المصطفیٰ 9 العالمیه

چکیده

در این نوشتار به معانی آزادی همچون آزادی فلسفی، روان‌شناسی فلسفی (اختیار)، روان‌شناسی تربیت (آزادی متربی)، وارستگی اخلاقی، و آزادی حقوقی اشاره می‌شود، سپس مصادیق آزادی مانند آزادی اندیشه، بیان، قلم، اعمال قدرت و مالکیت، درونی و بیرونی و مادی و معنوی بیان می‌شود. در ادامه مبانی آزادی مثل خدامحوری و انسان محوری مطرح و در پایان تفاوت‌های اساسی آزادی از منظر اسلام و لیبرالیسم بیان می‌شود.

واژه‌های اصلی: قرآن، آزادی، قلمرو، مبانی.

معانی و موارد کاربرد آزادی

واژه آزادی از کلماتی است که تعریف مورد توافق برای همه انسان‌ها و مکاتب ندارد؛ بلکه هر کس معنایی از آن را متوجه می‌شود و بدان خشنود است. آزادی بیش از دویست تعریف دارد و در حوزه‌های مختلف مثل فلسفه، اخلاق، سیاست و حقوق و... معانی متفاوتی می‌یابد، اما معانی اصطلاحی و کاربردهای آن را در حوزه‌های مختلف، بدین گونه می‌توان بیان کرد:

اول. آزادی به معنای استقلال (آزادی فلسفی)

موجودات در حوزه فلسفه و متافیزیک به مستقل و غیر مستقل (رابطی و تعلقی) تقسیم می‌شوند. گاهی یک موجود بالذات غنی است و در وجود خود، محتاج به دیگران نیست، یعنی مستقل و آزاد است. گاهی هم موجود به غیر وابسته است و در وجود خود به دیگری احتیاج دارد، یعنی غیر مستقل و عبد است. به همین جهت تمام موجودات عالم را عبد و بنده خدا می‌نامند، چون وجود خدا مستقل و غنی است، ولی موجودات دیگر به او وابسته‌اند (رابطه تکوینی با او دارند و معلول او هستند)، یعنی او مالک و ربّ همه است و دیگران مملوک و مرئوس او؛ پس عبد او هستند. به بیان قرآن:

إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾ (مریم / 93)
«هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین نیست؛ جز این که بنده و فرمانبردار خدا است».

در روز قیامت هر چیز به صورت عبد ظاهر می‌شود، یعنی حقیقت عبودیتش ظهور پیدا می‌کند و چون همه موجودات حتی ملائکه و انبیاء از نظر اسلام مملوک و عبد خدایند، پس آزادی به معنای استقلال در مورد انسان، مورد پذیرش نیست.

تذکر: این معنا از آزادی اگر چه در مبحث آزادی مورد بحث نیست، اما زیربنای اختلاف بر سر بحث آزادی از نظر ادیان و مخالفان آن‌ها، همین نوع است و در آینده روشن‌تر بیان خواهیم کرد.

دوم. آزادی به معنای اختیار (در روانشناسی فلسفی)

در حوزه روانشناسی فلسفی بحث مفصلی هست که آیا انسان اراده آزادانه دارد یا مجبور است؟

این مطلب جایگاه ویژه‌ای در مباحث فلسفی داشته و دارد، همان‌گونه که در حوزه کلام نیز مطرح است.

بسیاری از مکاتب فلسفی و کلامی (مثل اشعری‌ها - و تا حدودی مالبرانش) به جبر معتقد بودند و برخی از مکاتب کلامی (مثل عدلیه که شامل معتزله و شیعه می‌شوند) و مکاتب فلسفی اروپا (مثل اگزیستانسیالیست‌ها) به اختیار و اراده انسان معتقد هستند؛ حتی در مورد اراده انسان مبالغه می‌کنند. جمله معروف سارتر به همین مطلب ناظر است: «اگر من اراده کنم جنگ ویتنام پایان خواهد یافت» (گفتارهای حقوقی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، سخنرانی استاد مصباح یزدی، 44).

برخی از نویسندگان معاصر نیز واژه آزادی را در همین معنا به کار برده‌اند (ر.ک. به: زنجانی، عمید، ایمان و آزادی).

این نوع آزادی از نظر اسلام صحیح است، چون اساس همه ادیان و تکالیف انسان همین اختیار و آزادی است و اگر مجبور باشد، معنا ندارد که شارع به او بگوید فلان کار را بکن یا نکن، و ثواب و عقاب برای آن قرار دهد. قرآن کریم نیز دستورات خود را بر اساس همین اختیار و آزادی بنا نهاده است و می‌فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ (انسان/3) «ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نمودیم، حال خواهد (هدایت پذیرد) شکر این نعمت گوید و خواهد آن نعمت را کفران کند».

تذکر: اگر چه اسلام این معنای آزادی را می‌پذیرد، اما به موضوع بحث آزادی در جهان امروز ربطی ندارد، چون این معنا نوعی خبر دادن از واقع است؛ اما آزادی مصطلح امروز، بحثی حقوقی و از نوع باید و نباید (انشاء) است.

سوم. آزادی در حوزه تربیت (روان‌شناسی)

در حوزه روان‌شناسی دو نظر و طریق در باب تربیت کودک وجود دارد. در روزگاران گذشته تربیت کودک را بدون اعمال خشونت و محدودیت، ممکن نمی‌دانستند، اما روان‌شناسان جدید معتقدند که کودک باید آزاد باشد تا خود انتخاب کند و استعدادهای خویش را به فعلیت برساند و شکوفا سازد و گرنه قلبی تربیت می‌شود و بدون اعتماد به نفس و ابتکار بار می‌آید. برخی متفکران نیز راه میانه و معتدلی را پیشنهاد می‌کنند که با حفظ آزادی کودک، مواظب باشیم تا در آن‌جا که آزادی بی‌حد و حصر موجب ضرر به او می‌شود، محدودش سازیم.

تذکر: این معنای از آزادی مورد بحث آزادی حقوقی در جهان معاصر نیست.

چهارم. آزادی به معنای وارستگی اخلاقی

در حوزه اخلاق، حریت را اصل فضایل می‌دانند و آن را به سه صورت زیر تصویر می‌کنند:

1- آزادی از بند شهوات نفسانی: انسان دو گونه گرایش دارد، یکی گرایش‌های حیوانی، مثل غریزه غذاخواهی و میل جنسی که بین انسان و حیوان مشترک است، دیگری گرایش‌های عالی انسانی که لذت آن مخصوص روح است، مثل اندیشیدن، معنویت و... که در حیوانات وجود ندارد یا بسیار ضعیف است.

اساس مفاصد اخلاقی پیروی نفس انسان از غرایز حیوانی است و در مقابل آن حریت، یعنی آزادی از بند شهوات و غرایز حیوانی و پیمودن راه تکامل و رشد معنوی و روحی قرار دارد.

2- آزادگی: انسان‌ها دو گونه‌اند؛ برخی برای رسیدن به مقاصد خود به هر ذلتی تن می‌دهند، و برخی عزت نفس دارند و گاه از فواید بسیاری می‌گذرند ولی تن به ذلت نمی‌دهند. این یک نوع وارستگی، حریت و آزادگی است. شعار معروف عاشورا (هیئات منّا الذلّه)؛ (موسوعة کلمات امام حسین 7، 425) «ذلت از ما دور است» ناظر به این نوع آزادی است.

3- کرامت نفس و بزرگ‌منشی (جوانمردی): برخی از افراد بزرگواریند، به طوری که به راحتی بذل و بخشش می‌کنند و از گناه دیگران می‌گذرند؛ یعنی کینه‌جو و پست نیستند و با دیگران برخوردهای سبک ندارند، از این افراد در فارسی با واژه «جوانمرد» و در عربی گاهی با واژه «حُرّ» یاد می‌شود.

شاید کلام امام حسین 7 در عاشورا (إن لم یکن لکم دین وکنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم هذه)؛ (سید بن طاووس، ابوالقاسم، لهوف، علی قتلی الطفوف، 52) ناظر به همین نوع از آزادی باشد.

تذکر: این آزادی اخلاقی و درونی مورد تأکید روایات اهل‌بیت است و می‌تواند به عنوان یکی از ابعاد مهم بحث آزادی مطرح شود. با این حال در مباحث آزادی که در جهان معاصر مطرح است، جایش خالی است.

پنجم. آزادی در برابر بردگی (در حقوق مدنی و بین‌المللی)

مبحث آزادی در حوزه حقوق، حداقل در دو مورد در برابر بردگی به کار می‌رود: الف) در حقوق مدنی انسان‌ها دو گونه‌اند: آزاد و یا برده. مسئله برده‌داری از قدیم در اثر جنگ‌ها مطرح بوده است، زیرا قوم پیروز

اسرای جنگی را به جای کشتن، برده و کنیز می‌کردند و در خدمت خود در می‌آوردند. این بردگی یک مفهوم اعتباری بود.

اصل مسئله برده‌داری مورد پذیرش اسلام و قرآن قرار گرفت، چرا که با وجود بافت آن روز جهان و جنگ‌ها و اسرای فراوان و نبود امکانات نگهداری و آذوقه، ناچار بودند اسراء را رها سازند، یا برده کنند یا بکشند. در صورت اول یک نیروی انسانی به دشمن اضافه می‌شد و صورت سوم از اساس صحیح نبود، لذا چاره‌ای غیر از انتخاب صورت دوم نبود.

اسلام برنامه‌ای جالب برای حذف تدریجی برده‌داری بنیان نهاد؛ یعنی کفاره بسیاری از گناهان (مثل روزه‌خواری، مخالفت با قسم و...) را آزاد کردن بنده قرار داد و از طرف دیگر ثواب‌های زیادی برای آزادی بنده‌ها ذکر کرد و ائمه اطهار: نیز بندگان را در اختیار گرفتند و بعد از این که آنان را به خوبی تربیت کردند آزاد نمودند و این حرکت پس از چند قرن به حذف کامل برده‌داری از جامعه اسلامی انجامید؛ در حالی که لغو برده‌داری در جوامع غربی به قیمت کشتارها و قیام‌های خونین بردگان جامه عمل پوشید؛ البته همین کار نیز نتوانست ریشه برده‌داری را به طور کامل در جامعه غربی بسوزاند، بلکه شکل نوینی (استعمار و قیمومیت) به آن داد.

ب) ملتها در حقوق بین‌الملل دو گونه‌اند. ملتهای مستقل (آزاد) و ملتهای تحت قیمومیت و استعمار کشورهای بزرگ. این مطلب که نوعی برده‌داری جدید است، در قرن اخیر به اوج خود رسید و کشورهای بزرگ، کشورهای ضعیف را تحت سلطه درآوردند و در حقیقت یک ملت (نه یک فرد) را برده خود کردند. استعمار که امروزه به صورتهای مختلف (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی) ظاهر می‌شود، ملتها را از درون و توسط عوامل نفوذی به کنترل در می‌آورد و برده می‌سازد.

تذکره: برده‌داری نوین و پایمال کردن حقوق ملت‌ها از نظر اسلام مردود است؛ این معنای آزادی نیز داخل در حوزه بحث ما نیست.

ششم. آزادی حقوقی: (در فلسفه حقوق)

در فلسفه حقوق بعد از رنسانس، اصلی مطرح شد که می‌گوید:

«هیچ فردی از افراد انسان موظف نیست که امر و نهی دیگری را بپذیرد و هر فرد در رفتار خود کاملاً آزاد است و هر چه را که بخواهد می‌تواند انجام دهد».

تنها استثنای این قانون در جایی است که آزادی این فرد با دیگری تزاخم پیدا کند چرا که آن انسان نیز آزاد است. پس هیچ کس بر کسی تسلط قانونی ندارد؛ مگر در جایی که آزادی او به خطر افتد.

این اصل حتی برای قانون‌گذار هم تکلیف تعیین می‌کند، یعنی وظیفه قانون‌گذار این است که موارد تزاخم آزادی افراد را شناسایی کند و راه‌حل‌هایی برای آن‌ها بیابد. او باید نزدیک‌ترین راهی را که به آزادی همه می‌رسد، پیدا کند تا بیشترین آزادی برای بیشترین انسان‌ها تأمین شود.

این اصل در محافل فلسفی و حقوقی مورد بحث قرار گرفت و به صورت یک فرهنگ عام درآمد. مبنای قیام‌ها علیه حکومت‌ها شد و در انگلستان و آمریکا نهضت‌هایی بر اساس آن پدید آمد که به تشکیل حکومت‌های لیبرالی و دموکراتیک منجر شد.

بر اساس این اصل هیچ کس حق تعیین حکومت برای دیگران ندارد؛ مگر آن که خودشان جمع شوند و رأی دهند و حاکمی تعیین کنند و در جوامعی که این کار به گونه مستقیم امکان ندارد، از طریق تشکیل شوراها و پارلمان اقدام می‌شود و نام دموکراسی بر آن می‌گذارند.

محصول دیگر این آزادی «سکولاریزم» بود، یعنی دین از محیط زندگی انسان جداست؛ چرا که بر اساس این اصل، قانون تعیین کننده اراده مردم است و هیچ اصل ثابتی در قانون وجود ندارد و دین نمی‌تواند قانون را نفی کند. قوه مجریه هر کشور از قید دین و اخلاق آزاد است و فقط باید تابع قانونی باشد که قوه مقننه تصویب می‌کند؛ همان گونه که قوه قضائیه تابع قوانین آن است.

یکی دیگر از نتایج این اصل، لیبرالیسم اقتصادی بود، بدین معنا که اصل حاکم بر اقتصاد «سود» باشد و هر کس بتواند به هر صورت بر ابزار و منابع اقتصادی جهان حاکم شود.

آزادی به دین معنا به سرعت مورد توجه جهان غرب قرار گرفت و آن را مقدس انگاشتند تا جایی که این آزادی به تدریج جای خدا را هم گرفت و به صورت بت درآمد؛ یعنی در حقیقت پیروی از هوای نفس و امیال انسان‌ها جای پیروی از خدا را گرفت و این آزادی به معنای آزادی از قید خدا و بندگی شهوات گردید (با استفاده از: سخنرانی استاد مصباح یزدی، همان).

اساس مباحث آزادی در جهان کنونی همین معنای آزادی است که خود شامل بخش‌های مختلفی می‌شود (مثل آزادی سیاسی - اقتصادی - شخصی و...) که در ادامه آن‌ها را ذکر می‌کنیم.

تذکر: این معنای آزادی در بخشی که مربوط به عدم تسلط انسان‌ها بر هم می‌شود، می‌تواند صحیح باشد و در اسلام از آن به عنوان «اصل حرمت ولایت شخص بر شخص دیگر» یاد می‌شود؛ یعنی کسی در اصل بر فرد دیگر مسلط نیست و حق فرمان‌دادن ندارد. این معنای آزادی در بخشی که نفی تسلط از همه (حتی خدا) می‌کند و لوازمی مثل سکولاریزم و لیبرالیسم اقتصادی را در پی دارد، مورد پذیرش اسلام نیست، چرا که انسان مسلمان خود را عبد خدا، مملوک او و

تابع اراده تشریحی‌اش می‌داند (معنای اول آزادی)، لذا یک انسان مسلمان باید قبل از هر چیز تابع قانون شریعت باشد و در هر قلمروی که خدا اجازه داده، می‌تواند به میل خود رفتار کند و قانونی وضع کند که با قوانین الهی مغایر نباشد؛ به عبارت دیگر انسان مسلمان آزاد است، اما به معنای چهارم (وارستگی اخلاقی) یعنی از قید هوای نفس خود آزاد است؛ اما بنده خدا و تابع دستورات اوست، پس هنگامی که خدا دستور می‌دهد از انسان دیگری (مثل پیامبر) اطاعت کنید، اطاعت او واجب می‌شود.

اقسام آزادی (مصادیق آزادی)

آزادی را از جنبه‌های گوناگون می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

الف) اقسام آزادی بر اساس مورد (متعلق)

1- آزادی اندیشه: انسان می‌تواند هر گونه که می‌خواهد و در مورد هر چیزی فکر و استدلال کند و اندیشه‌ای را که به نظرش صحیح است، انتخاب کند. این همان چیزی است که گاهی با عنوان آزادی عقیده از آن یاد می‌شود. اصولاً این مرتبه از آزادی را نمی‌توان از کسی گرفت، چون اندیشه و عقیده امری قلبی و ذهنی است و فشارهای خارجی نمی‌تواند آن را ایجاد کند یا از بین ببرد. علل آن از ادراک و امثال امور قلبی است و اکراه‌بردار نیست.

این آزادی در مصادیق متعددی تبلور می‌یابد، مثل:

آزادی در دین و ایمان: این بحث در مورد آیه لا إكراه فی الدین گذشت و شاید به همین جهت تقلید در اصول عقاید صحیح نیست و این اصول باید بر اساس تحقیق بنا گردند و پذیرفته شوند.

آزادی در انتخاب نظریه‌های علمی: که به گونه‌ای مورد تأیید دین هم قرار گرفته است.

عن النبي 9:

«اطلبوا العلم ولو بالصين فإن طلب العلم فريضة على كل مسلم»؛ (میزان الحکمه، 6، 463؛ بحار الانوار، 1، 180)؛ «به جست و جوی علم بروید؛ اگر چه در چین باشد. به درستی که جست و جوی علم بر هر مسلمانی واجب است».

عن علی 7: «الحکمة ظالة المؤمن فخذها الحکمة ولو من أهل النفاق»؛ (نهج البلاغه، حکمت 80). «گفتار حکمت آمیز گمشده مؤمن است پس حکمت را بگیر و لو از اهل نفاق باشد».

یعنی طلب علم به مکان و فرد خاصی مقید نیست و انسان در جست و جوی آن و انتخاب مطلب صحیح آزاد است.

2- آزادی بیان (و قلم): انسان بتواند مطالبی را که مورد اعتقاد اوست و یا اشکالاتی را که در مورد نظرات و عقاید دیگران در ذهن دارد، بیان و به دیگران منتقل کند یا بدون ممانعت دیگران بنویسد و منتشر سازد. این آزادی مصادیق مختلفی دارد، مثل: سخنرانی، نوشتن، فیلم و...

3- آزادی شخصی: انسان بتواند هر شغل یا کاری را برای خود انتخاب کند یا هر گونه که خواست رفتار نماید و از علوم، فنون، هنرها و تعلیمات مختلف استفاده کند.

آزادی شخصی بیشتر در جنبه‌های عمل شخصی مثل انتخاب محل سکونت، همسر، غذا، شغل و... مطرح می‌شود، یعنی کسی نمی‌تواند کسی را در انجام این امور مجبور سازد یا در راه انتخاب آن‌ها برای کسی مانع ایجاد کند.

4 - آزادی سیاسی: انسان در اجتماع خود آزاد باشد تا بتواند نوع حکومت و سیاست‌های آن را انتخاب کند، و در چارچوب احزاب و تشکّل‌ها اراده سیاسی خود را اظهار و اعلام و به عرصه عمل وارد کند.

کسانی که بر حکومت دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) تکیه می‌کنند، به این نوع از آزادی نظر دارند.

5- آزادی جنسی: این مطلب به دو معنا طرح‌پذیر است:

الف) آزادی در ازدواج: هر انسان آزاد است غریزه جنسی خود را ارضاء کند و رهبانیت پیشه سازد و به ازدواج با هر کسی که می‌خواهد و در هر مکانی (در صورت نداشتن منع قانونی و شرعی و وجود رضایت طرف مقابل) اقدام بنماید.

ب) شخص بتواند مثل حیوانات بلکه بالاتر از آن بدون هیچ ضابطه‌ای با دیگران ارتباط برقرار کند و از آنان لذت ببرد یا خود را در معرض استفاده بی‌حد و حصر نگاه و شهوات دیگران قرار دهد.

6- آزادی در کاربست قدرت: گاهی آزادی به معنای اعمال زور و تحمیل قدرت خویش به دیگران است که اوج آن آزادی نظامی است؛ یعنی این که انسان بتواند با زور سرنیزه همه خواسته‌های خود را به دیگران تحمیل کند.

7- آزادی در مالکیت و اقتصاد: انسان حق مالکیت بر زمین و ابزار و لوازم زندگی را دارد و آزادی اقتصادی بدین معنا که انسان در مالکیت بر منابع و ابزار کاملاً آزاد باشد و اصل حاکم بر اقتصاد «سود» بیشتر باشد.

این نوع آزادی که مطلوب لیبرالیسم اقتصادی است، جهان را از عدالت دورتر و جامعه را به دو قشر غنی و فقیر تقسیم می‌کند.

لازم به یادآوری است که آزادی عقیده و مذهب، بیان و قلم، سیاسی و شخصی، ازدواج و مالکیت مورد پذیرش اعلامیه جهانی حقوق بشر قرار گرفته و این اعلامیه بر آن اصرار می‌ورزد (نژاد، محمد، فرهنگ دانستنی‌ها، 848). این اعلامیه در سال 1947 م به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید.

بررسی: آن چه از روح تعالیم اسلامی و آیات و روایات بر می آید، این است که اسلام همه انواع آزادی‌های یاد شده را می‌پذیرد؛ اما به دو شرط:

اول: آزادی انسان با قوانین شریعت الهی اسلام ناسازگار نباشد.

دوم: آزادی انسان باعث ضرر به حقوق شخصی و اجتماعی دیگران نشود. این حقوق را قانون تعیین می‌کند؛ قانونی که اکثر مردم پذیرفته‌اند و مخالف شریعت و عقل و عدالت نیست.

برای مثال آزادی قلم و بیان: تا جایی محترم است که موجب هتک حرمت و آبروریزی افراد محترم نگردد و یا در حوزه غیبت، تهمت و... وارد نشود.

آزادی شخصی: در مورد شغل و غذا و... اگر در چهارچوب قوانین شریعت باشد، یعنی از راه حلال انجام گیرد، مانعی ندارد، لذا اسلام مالکیت خصوصی را می‌پذیرد؛ اما برای آن ضوابط و مقرراتی (مثل خمس، زکات و...) تعیین می‌کند.

آزادی سیاسی: در چهارچوب ولایت الهی پذیرفته شده است، یعنی چون مردم بنده و مملوک خدایند، لذا حق حاکمیت بالاصاله از آن خداست، یعنی ولایت و حکومت از طرف او تعیین می‌شود:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿55﴾ (مائده / 55) «سرپرست شما، تنها خدا و فرستاده
او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ می‌باشند (همان) کسانی که نماز را بر پا
می‌دارند، و در حالی که آنان در رکوعند، زکات می‌دهند».

بر این اساس مردم در چهارچوب نظام ولایت و امامت و با نظر مساعد ولایت فقیه که ادامه و استمرار امامت است، می‌توانند شکل حکومت خویش را انتخاب کنند و در چهارچوب قوانین شریعت برای تنظیم روابط اجتماعی خود قوانینی قرار دهند و بر طبق آنها عمل کنند.

البته در این مورد مردم منشأ مشروعیت نظام نیستند؛ بلکه مشروعیت حکومت در ارتباط آن با خدا تعریف می‌شود، ولی مردم منشأ مقبولیت نظام هستند (در این مورد در بحث مبانی آزادی بیشتر سخن خواهیم راند).

آزادی جنسی: از نوع اول مورد تأیید اسلام است، اما به معنای دوم نه، چون این مطلب به بی‌بند و باری اجتماعی و آلوده شدن فضای جامعه و جلوگیری از رشد مکارم اخلاقی و معنویات می‌انجامد، لذا اسلام با قرار دادن مجازات برای فحشاء (لواط، زنا و...) با این امر مقابله کرده است.

آزادی اعمال قدرت: انسان تا آن جا که بتواند باید از حق خود دفاع کند، ولی حق تحمیل خواسته‌های خود بر مردم را ندارد؛ چرا که این کار ظلم است و ظلم حرام است.

آزادی اقتصادی: اگر به معنای آزادی در تجارت و کسب و کار و مالکیت خصوصی باشد، مورد تأیید اسلام است؛ تا جایی که با عدالت و شریعت ناسازگار نباشد، اما اگر انباشت ثروت بر مبنای «سود بیشتر» قرار گیرد و تحت کنترل شرع و قانون قرار نگیرد، نمی‌تواند مورد تأیید اسلام باشد. از نظر اسلام ثروت وسیله‌ای برای گذران بهتر زندگی و کمک به دیگران است که می‌تواند مقدمه سعادت اخروی قرار گیرد، لذا لیبرالیسم اقتصادی که بی‌رحمانه خون کارگران و کشاورزان را می‌مکد و برای کسب سود بیشتر هر اصل اخلاقی و دینی را زیر پا می‌گذارد، نمی‌تواند با روح تعالیم اسلامی سازگار افتد.

به صورت خلاصه هر گاه این آزادی‌ها با وحی، عقل، عدل و حقوق دیگران منافات نداشته باشد، مورد پذیرش ما هستند.

ب) آزادی، مطلق و محدود

آزادی نسبت به داشتن یا نداشتن قید و بندها دو گونه تصور می‌شود:

اول. آزادی مطلق و بی قید و شرط: بدین معنا که انسان در تمام افعال خود آزاد باشد و هیچ قانون و ضابطه‌ای بر آن حاکم نباشد. این نوع از آزادی در عمل غیر ممکن است و شعاری بیش نیست، چون آزادی مطلق هر کس در جامعه با آزادی مطلق افراد دیگر و حقوق آنان در تزاخم است، لذا خود به خود محدود می‌گردد.

دوم. آزادی محدود و مقید: بدین معنا که انسان آزادی بیان، عمل و... دارد؛ اما در چارچوبی که دین یا قانون معین می‌کند. این گونه آزادی در رابطه با آزادی و حقوق دیگر افراد تعریف می‌شود. همین مطلب یکی از تفاوت‌های آزادی انسان و حیوانی است، چون حیوان آزادی خود را در چارچوب قانون و شریعت نمی‌خواهد؛ اما انسان با آزادی خود، آزادی دیگران را سلب نمی‌کند و فضای جامعه را برای دیگران باز می‌گذارد.

مثال

آزادی بیان: تا جایی است که توهین به دیگران محسوب نشود.

آزادی قلم: تا جایی است که حرمت دیگران را نشکنند.

آزادی شخصی: تا جایی است که حقوق دیگران را پایمال نکند.

آزادی سیاسی: تا جایی است که با اراده سیاسی اکثریت جامعه یا قوانین شریعت (مثل اصل ولایت و امامت) برخورد نکند.

آزادی جنسی: تا جایی است که به جوانان و هم‌نوعان ضربه روحی و جسمی وارد نکند و فضای جامعه را آلوده و منحرف کننده نگرداند و در چارچوب شریعت و قانون انجام گیرد.

آزادی در اعمال قدرت: تا جایی است که به حقوق دیگران ضرر نزند.

پ) آزادی درونی و بیرونی

آزادی از جهت نسبت آن با انسان، دو بخش دارد:

اول. آزادی بیرونی: این قسم شامل آزادی بیان، قلم، شخصی، سیاسی و جنسی می‌شود که توضیح آن بیان شد و این مطلبی است که امروزه مورد تأکید جوامع غربی است و اعلامیه حقوق بشر بر آن پا می‌فشارد، چرا که در این اعلامیه آمده است:

«هر کس حق زندگی، آزادی، امنیت شخصی دارد (ماده سوم).

نفی بردگی و ممنوعیت داد و ستد بردگان به هر شکل (ماده چهارم).

ممنوعیت شکنجه و رفتارهای ظالمانه (ماده پنجم).

روح تبعیض‌ها و برابری در مقابل قانون (ماده هفتم).

ممنوعیت توقیف و حبس و تبعید خودسرانه (ماده نهم).

اصل برائت و بی‌گناهی هر متهم قبل از اثبات جرم در دادگاه (ماده یازدهم).

مداخله خودسرانه در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه و مکاتبات افراد ممنوع است (ماده دوازدهم).

آزادی عبور و مرور در داخل هر کشور و آزادی ترک هر کشور یا بازگشت به آن (ماده سیزدهم).

آزادی ازدواج و تشکیل خانواده برای هر مرد و زن (ماده شانزدهم).

حق مالکیت فردی و جمعی برای هر شخص محفوظ است (ماده هفدهم).

حق آزادی فکر، وجدان، مذهب و نیز حق تغییر مذهب و آزادی اظهار عقیده و ایمان و اجرای مراسم دینی (ماده هجدهم).

حق آزادی عقیده و بیان برای همه هست (ماده نوزدهم).

حق تشکیل آزادانه مجامع و جمعیت‌های مسالمت‌آمیز (ماده بیستم)
حق شرکت در اداره امور عمومی کشور مستقیماً یا از طریق نمایندگان
(اساس و منشأ قدرت حکومت اراده مردم است) (ماده بیست و یکم).
آزادی در انتخاب شغل و کار (ماده بیست و سوم).
آزادی شرکت در زندگی فرهنگی و اجتماعی و تمتع از فنون و هنرها و
علوم (ماده بیست و هفتم).

هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی‌های خود فقط تابع
محدودیت‌هایی است که به وسیله قانون منحصرأ به منظور تأمین شناسایی
و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران و برای رعایت مقتضیات صحیح
اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در شرایط یک جامعه دموکراتیک
وضع گردیده است (ماده بیست و نهم) (محمد نژاد، همان، 848).

لازم به یادآوری است که: استاد شهید مطهری؛ اشکالی در مورد تفاوت
آزادی فکر با آزادی عقیده بر این اعلامیه دارند (ر.ک. به: مطهری، مرتضی،
پیرامون جمهوری اسلامی، 12). ما در دنباله مقاله خواهیم گفت که این اعلامیه
بر اساس و مبنای خاصی (اومانیزم) پایه‌ریزی شده است.

دوم. آزادی درونی

این قسم شامل چند مورد زیر است:

1- **آزاداندیشی یا آزادی فکری:** بدین معنا که تفکر انسان در قید و بند
عقاید خرافی و پیش‌فرض‌های اثبات نشده نباشد و انسان بتواند به راحتی فکر
کند و تابع نتایج منطقی و صحیح آن باشد.

مثال: اگر کسی در بند این پیش‌فرض‌ها باشد، در تفکر خود به خطا می‌رود،
هر چه از غرب می‌آید خوب است، هر کاری پدران ما کردند خوب است.

2- **وارستگی اخلاقی یا آزادی از قید شهوات، هواهای نفسانی، دنیا**

زندگی: بدین معنا که انسان بتواند از بند هوس برهد و در چهارچوب عقل و شرع و قانون حرکت کند.

کسی که بنده شهوات خویش است، غالباً هنگام تصمیم‌گیری نمی‌تواند راه صحیح را انتخاب کند و همیشه عقربه میل و ذهن او به یک طرف متمایل می‌شود.

این قسم از آزادی مورد تأکید روایات اهل‌بیت و یکی از ابعاد زندگی و حریت انسان دیندار، است:

عن الصادق 7: «إن صاحب الدین... رفض الشهوات فصار حراً»؛ (ر.ک. به: میزان الحکمه، 2، 351). «به درستی که افراد دیندار هواها و نفسانی را کنار می‌گذارند و لذا آزاد می‌شوند».

عن علی 7: «من زهد فی الدینا اعتق نفسه وارضی ربّه»، (همان)؛ «هر آن کس که به دنیا بی‌رغبت شده خود را آزاد و پروردگارش را راضی کرده است».

ت) آزادی مثبت و منفی

برخی آزادی را به دو قسم تقسیم کرده‌اند و برای هر کدام مشخصاتی ذکر کرده‌اند:

اول. آزادی مثبت: آزادی انسان از هر قیدی که مانع کمال اوست.

این نوع از آزادی مورد قبول اسلام است و آن را به گونه حداکثری می‌پذیرد، یعنی در اسلام هر قیدی که مانع کمال است، برطرف و من واقعی انسان (روح) آزاد می‌شود.

دوم. آزادی منفی: آزادی انسان از هر نوع قید و بند حتی قید دین و اخلاق.

این معنای از آزادی مورد قبول اسلام نیست و ویژگی‌ها و زمینه‌هایی دارد که

می‌توان بدین صورت به آن‌ها اشاره کرد:

- 1- اصالت میل فردی (ارزش دادن به امیال انسان)، یعنی فردگرایی.
- 2- گرایش به لذت‌انگاری و لذت را سعادت انسان دانستن.
- 3- خودمالکی.
- 4- جداسازی حریم عمومی از خصوصی.
- 5- تفکیک دانش از ارزش.
- 6- جدا کردن حق از تکلیف و از بین رفتن مسئولیت‌پذیری.
- 7- پذیرش این که هر فرد بهترین داور خیر خویش است.
- 8- نبود خیر مشترک برای همه انسان‌ها یا نبود امکان شناخت خیر مشترک.
- 9- انحصار انسان در من‌گریزی و طبیعی (انسان‌شناسی خاص).

ث. آزادی معنوی و مادی

آزادی نسبت به ارزش آن به دو دسته مادی و معنوی تقسیم‌پذیر است.
اول. آزادی مادی (حیوانی): یعنی آزادی‌های مشترک انسان و حیوان مثل آزادی در انتخاب همسر، غذا به طور کلی امور شخصی و جنسی. این قسم از آزادی به انسانیت انسان مربوط نیست؛ بلکه به جنبه مادی او مربوط است و در حد معقول برای زندگی سالم انسان لازم است و دنیا بدون آن‌ها سخت خواهد بود. این آزادی در اصل مقدمه‌ای برای سعادت و تکامل انسان شمرده می‌شود؛ اما این آزادی در این امور، هدف نهایی انسان نیست؛ چون کمال و هدف انسان بالاتر از این مسایل است، لذا این آزادی ارزش مقدمی دارد و به عبارت دیگر ارزش آن در کنار امور مادی سنجیده می‌شود.

دوم. آزادی معنوی (انسانی): این آزادی که شامل مسایلی همچون آزادی اندیشه، قلم، بیان، سیاسی می‌شود، اهمیت ویژه‌ای دارد، چون از طرفی ارزش

انسان به اندیشه او و عقیده اوست.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی را استخوان و ریشه‌ای
و انسان زمانی می‌تواند عقیده و دین صحیح را برگزیند که در تفکر و
انتخاب آزاد باشد.

از طرف دیگر رشد و تکامل الهی و معنوی انسان در فضای سالم جامعه بهتر
و بالنده‌تر خواهد بود و با وجود موانع، زمینه‌های رشد معنوی در انسان تضعیف
و گاه متوقف می‌گردد.

در یک نگاه کلی می‌توان گفت که یکی از اهداف پیامبران تأمین همین
آزادی معنوی بود، یعنی آمدند تا غل و زنجیرها را از دست و پای انسان‌ها باز
کنند تا در فضای سالم به پرواز تکاملی بپردازد (آیات مربوط به این مطلب در
ابتدای نوشتار بیان شد).

پس آزادی معنوی امتیاز انسان نسبت به حیوانات است و انسان بدون آن
حیوانی بیش نیست، لذا این آزادی با ارزش است.

ج) مراحل آزادی از نظر ارزشی

به نظر برخی از اندیشوران معاصر آزادی سه مرحله زیر را دارد:

اول. رهایی: انسان در بند از قیود و زنجیرهای اسارت آزاد شود. آزادی از
بند طاغوت‌ها یا زنجیرهای خرافات و... هر چند این مرحله از آزادی مطلوب
همه انسان‌هاست؛ لکن ممکن است به رهایی مطلق منتهی شود؛ به طوری که
انسان هیچ مسئولیتی نپذیرد.

دوم. آزادی مسئولانه: حق انتخاب بین طرف مثبت و منفی در هر مورد و
قضیه‌ای که برای انسان رخ می‌دهد، یعنی انسان مجبور نباشد یا کسی اراده خود
را بر او تحمیل نکند و خود انتخاب کند؛ ولی مسئولیت‌پذیر هم باشد، یعنی

مواظب باشد که انتخاب او به دیگران ضرر نزند. این مرحله از آزادی نیز مطلوب همه است.

سوم. اختیار: واژه اختیار از ماده «خیر» گرفته شده است و در اصل به این معناست که انسان هنگام انتخاب، طرفی را برگزیند که خیر و خوب است، یعنی طرف بهتر و مثبت را انتخاب کند و به عبارت دیگر بر اساس کمال‌جویی عمل کند.

آزادی در مرحله رهایی و حق انتخاب مسئولانه ممکن است به کمال و تعالی انسان منتهی شود؛ چرا که انسان می‌تواند هنگام انتخاب آزادانه، طرف منفی هر واقعه‌ای را انتخاب کند و به سرایشی سقوط پا گذارد، اما آزادی در مرحله سوم با ارزش است و انسان می‌تواند با انتخاب راه خیر به کمال برسد.

این مرحله عالی آزادی است که همه انبیا و حکیمان راستین آمده‌اند تا انسان را از دو مرحله قبلی بالاتر آورند و به این مرحله برسانند تا به کمال برسد و رشد کند (برگرفته از: جعفری، محمد تقی، در دیدار با دانشجویان پزشکی، دانشگاه تهران، اسفند 1376).

مبنای آزادی

آن چه که قلمرو آزادی را مشخص می‌کند و تفاوت اساسی بین آزادی مورد قبول غرب و اسلام شمرده می‌شود، مبنای آزادی است. بر همین اساس برخی آزادی‌ها در بعضی فرهنگ‌ها پذیرفته یا ردّ می‌شود، برای به دست آوردن مبنای آزادی انسان، باید ببینیم از کدام دیدگاه به جهان نگاه می‌کنیم؟

اول. خدا محوری: بر اساس این دیدگاه خداوند خالق و مالک و ربّ همه موجودات، از جمله انسان، است، پس انسان عبد خدا و همه چیز او مال خداست. در محضر او کرنش و از فرامین او اطاعت می‌کند.

در این دیدگاه «حق» از آن خداست. صاحب حق - اعمّ از حق قانون‌گذاری، حق فرمان دادن و حکومت کردن، حق مالکیت و... - خداست و اوست که می‌تواند این امور را به انسان تفویض کند یا بازپس گیرد، پس هنگامی که خدا فرمان داد انسان دیگر اختیاری از خود ندارد، ولی در جایی که فرمان ندارد، آزاد است (منطقة الفراغ) و می‌تواند به میل خود آزادانه عمل کند؛ به طوری که با آزادی و حقوق دیگران منافات پیدا نکند.

بر این اساس هیچ کس حق دستور دادن و جعل قانون برای دیگری را ندارد و به اصطلاح اصل در حکومت او، تشریح حرمت است؛ اما به خاطر این که حکومت از آن خداست و اوست که تعیین می‌کند که حاکم کیست، لذا حکومت پیامبر و ائمه اطهار و ولایت فقیه از طرف خدا مشروعیت می‌یابد و انسان در چارچوب قانون (شریعت) و حکومت الهی حرکت می‌کند و هر کجا که خدا و رسول و مقام ولایت قانونی وضع نکردند، می‌تواند با نظر مساعد آن‌ها شکل داخلی حکومت یا قانون مورد پذیرش اکثریت جامعه را تعیین کند.

انسان که در این دیدگاه بنده خداست، از طاغوت درون و برون آزاد است.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾؛ (نحل / 36) «و به یقین در هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم (تا بگویند) که: خدا را بپرستید؛ و از طغیان‌گر(ان و بت‌ها) دوری کنید».

یعنی انسانی که عبد خدا شد و او را صاحب حق دانست، دیگر در برابر بت‌ها، ستمگران و فرعون‌ها سرتعظیم فرود نمی‌آورد.

انسانی که عبد خدا شد، دیگر بنده شهوات و هواهای نفسانی خود نیست. محور و معیار تمام اعمال او خداست و هر چه را او پسندید، می‌خواهد و هر چه را او نپسندید و منع کرد، نمی‌خواهد.

دوم. انسان محوری (اومانیزم): انسان در این دیدگاه صاحب حق است و اوست که حق قانون‌گذاری، تعیین حکومت و احراز مالکیت دارد؛ البته تا جایی که با آزادی دیگران تزاخم پیدا نکند. این انسان‌ها هستند که تصمیم می‌گیرند چه نوع حکومت و چه کسی حاکم باشد. آن‌ها منشأ مشروعیت حکومت هستند و حق قانون‌گذاری (طبق میل اکثریت) دارند.

در این دیدگاه هیچ عامل بیرونی مثل دین یا اصول اخلاقی نمی‌تواند بر انسان و میل او حاکم باشد؛ بلکه تصمیم‌گیرنده اصلی انسان است و بر طبق این دیدگاه انسان عبد هوای نفس و امیال خود است.

﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾؛ (فرقان/43) «آیا اطلاع یافتی از کسی که هوسش را معبود خود گرفت»؟

در این دیدگاه انسان از قید خدا و دین آزاد است؛ اما بنده طاغوت درون است و هوای خود را جانشین خدا کرده است تا کارهای خدایی (مثل قانون‌گذاری - منشأیت، مشروعیت و...) را انجام دهند و هوای نفس و میل او معیار پذیرش و ردّ امور است. در این دیدگاه اگر انسان قانون عمومی وضع می‌کند و آن را رعایت می‌کند، به این دلیل است که ناچار است و از ترس دیگر انسان‌ها مجبور است به قانونی پایبند باشد.

نتیجه: مبنای آزادی همان منشأ حق است. اگر انسان منشأ حق باشد، او از غیر خود (خدا و دین و...) آزاد است و اگر خدا منشأ حق باشد، انسان از غیر حق (همه طاغوت‌های بیرونی و درونی) آزاد است، پس همه عبد هستند، یا عبد خدا یا عبد هواهای نفس و همه آزادند یا از قید خود یا از قید خدا. روشن است که دیدگاه دوم مورد تأیید ادیان الهی به ویژه اسلام نیست، گرچه متأسفانه همین دیدگاه دوم در اعلامیه حقوق بشر (ماده بیست و یکم) مبنای کار قرار گرفته

است (محمد نژاد، 848).

قلمرو آزادی و معیارهای آن

این مهم‌ترین فراز بحث آزادی است و در همین نقطه مرزها از هم جدا می‌شود و هر فردی در باب آزادی (که مطلوب و مقصود و محبوب همه انسان‌هاست) راهی را انتخاب می‌کند.

آزادی در هیچ مکتبی بدون قید نیست؛ ولی قیدها تفاوت دارند. در رژیم‌های لائیک (که دین را از سیاست و حکومت جدا می‌دانند) قیدهایی بر آزادی می‌زنند که سود و لذت را تأمین کند؛ قیدهایی که با ارزش‌های اخلاقی منافات دارد، اما در اسلام قیدهایی به آزادی زده می‌شود که ارزش‌های اخلاقی را تثبیت می‌کند.

لازم به یادآوری است که آزادی در اسلام حد و مرز دارد و این مرزها مانع سوء استفاده از آزادی و برای تعیین قلمرو آن طراحی شده‌اند. ما در اسلام مانعی برای آزادی نداریم که مانع بهره‌برداری از این موهبت شود (مانع نفی‌کننده اصل آزادی و حد ممیز و مرز بند آزادی است) و مفاهیمی مثل قانون، شریعت، عدالت و... از حدود آزادی است.

همان‌گونه که بیان شد قلمرو آزادی بر اساس مبنای آزادی پایه‌گذاری می‌شود؛ یعنی در دیدگاه دوم (انسان محوری) تنها معیار آزادی خواست و میل انسان است و فقط در جایی که این آزادی با آزادی دیگران (میل دیگران) تزاخم پیدا کند، محدود می‌شود و قانون و قانون‌گذار وظیفه می‌یابند این تزاخم‌ها را بشناسند و از نزدیک‌ترین راه، حل کنند؛ به طوری که بیشترین حقوق برای اکثریت به دست آید. آنان دخالت‌های معیارهای دیگر، مثل اخلاق، دین (اراده تشریحی الهی) را نفی می‌کنند.

در دیدگاه اول (خدا محوری)، معیار اصیل در تعیین قلمرو آزادی، خواست خداست که در قالب شریعت دین تبلور یافته است و از طریق پیامبر و جانشینان او برای انسان‌ها بیان و تفسیر شده است. و در موارد اجرایی، در چهارچوب نظام امامت و ولایت، به صورت قوانین عرضه می‌شود. پس اگر بخواهیم معیارهای آزادی را در نظر اسلام بیان کنیم، می‌توانیم این‌گونه بگوییم: اسلام آزادی را می‌پذیرد؛ اما در صورتی که با دو چیز مخالف نباشد:

1. شریعت

2. قانونی که این ویژگی‌ها را داشته باشد:

الف) مخالف شریعت نباشد.

ب) مخالف عدالت نباشد.

پ) مخالف عقل نباشد.

ت) مورد قبول اکثریت جامعه نباشد.

ث) در چارچوب نظام ولایت خدا و رسول و ائمه تا ولایت فقیه جاری شده باشد.

البته در یک نگاه عمیق و دقیق می‌توان تمام این معیارها را به عقل و وحی ارجاع داد.

و اصل عدل و عقل از آن‌جا مورد تأکید است که علاوه بر ارزش اصیل آن‌ها در قرآن، در روایات نیز مورد تأکید و تأیید واقع شده است؛ اما اکثریت جامعه از آن‌جا مورد تأکید است که در موارد تراحم حقوق افراد با هم، راهی نزدیک‌تر به صواب است و موجب می‌شود کمترین ضرر به دیگران برسد. اما بودن قانون در چهارچوب نظام ولایت، بدان جهت است که منشأ

مشروعیت از بالا (خدا) به پایین است، لذا هر قانونی و تصمیم جمعی مردم در این راستا مورد قبول است و گرنه پذیرش طاغوت و احکام طاغوتی خواهد بود. **نتیجه:** آزادی انسان در اسلام مورد احترام قرار گرفته است و محدوده و قلمرو آن شریعت و قانون است. پس اگر آزادی هر کس با شریعت و قانون در تراحم باشد، عقل حکم می‌کند که فرد از قسمتی از آزادی خود درگذرد تا حکم خدا محترم شمرده شود و منافع عمومی اجتماع تأمین شود.

تفاوت‌های اساسی آزادی از منظر اسلام و لیبرالیسم

با توجه به مبانی و قلمرو آزادی، روشن می‌شود که آزادی در اسلام و غرب تفاوت‌های زیادی دارد. این تفاوت‌ها را - به صورت خلاصه - از کلام رهبر فرزانه انقلاب بیان می‌کنیم.

1- تفاوت در ریشه آزادی: در مکتب غربی لیبرالیسم، آزادی انسان منهای حقیقتی به نام دین و خدا است، لذا ریشه آزادی را هرگز خدادادگی نمی‌دانند، بلکه به دنبال ریشه‌های فلسفی (مثل خیر همگانی یا خیر اکثریت) هستند، اما در اسلام «آزادی» ریشه الهی دارد، بنابراین در منطق اسلام، حرکت علیه آزادی حرکت علیه یک پدیده الهی است، یعنی در طرف مقابل یک تکلیف دینی به وجود می‌آورد و مبارزه برای آزادی یک تکلیف است چون مبارزه برای یک امر الهی است؛ اما در غرب چنین چیزی نیست، یعنی مبارزات اجتماعی که در دنیا برای آزادی انجام می‌گیرد، بنابر تفکر لیبرالیسم غربی، هیچ منطقی ندارد، چرا من باید بروم برای «خیر اکثریت» کشته بشوم و از بین بروم؟ این بی‌منطق است!

2- تفاوت در قلمرو اخلاقی داشتن آزادی: در لیبرالیسم غربی چون حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است، لذا آزادی نامحدود است؛ چرا که هر کس به یک سلسله ارزش‌های اخلاقی معتقد است، ولی حق ندارد کسی را که به

این ارزش‌ها تعرض می‌کند، ملامت کند، چون او ممکن است به این ارزش‌ها معتقد نباشد، بنابراین هیچ حدی برای آزادی وجود ندارد، یعنی از لحاظ معنوی و اخلاقی هیچ حدی وجود ندارد، منطقیاً آزادی نامحدود است، یعنی ارزش‌های اخلاقی در آن‌جا، هیچ مانعی برای آزادی نیست مثلاً نهضت هم‌جنس‌بازی در آمریکا، یکی از نهضت‌های رایج است، افتخار هم می‌کنند، در خیابان‌ها تظاهرات هم راه می‌اندازند، در مجله‌ها عکس‌هایشان را هم چاپ می‌کنند و نیز تبلیغات عریان‌گری که آن هم یک حرکتی است، محدود نمی‌کنند؛ یعنی مرزهای آزادی، اخلاقی نیست؛ اما در اسلام مرزهای اخلاقی وجود دارد. در اسلام ارزش‌های مسلم و ثابتی وجود دارد، حقیقتی وجود دارد که حرکت در سمت آن حقیقت است که ارزش و ارزش آفرین و کمال است. بنابراین آزادی با این ارزش‌ها محدود می‌شود و آزادی محدود به حقیقت و محدود به ارزش‌ها است.

3- تفاوت در نوع مرزهای آزادی: برخی از مرزهای آزادی در کشورهای

غربی عبارت است از:

1. در غرب حد آزادی را منافع مادی تشکیل می‌دهد: آن وقتی که منافع مادی به خطر بیافتد، آزادی را محدود می‌کنند و برای آزادی‌های اجتماعی و فردی، محدودیت‌هایی را معین کردند.

منافع مادی مثل عظمت این کشورها و سلطه علمی این کشورها. برای مثال تعلیم و تربیت یکی از مقولاتی است که آزادی در آن جزء مسلم‌ترین حقوق انسان‌هاست. انسان‌ها حق دارند یاد بگیرند، اما همین «آزادی» در دانشگاه‌های بزرگ دنیای غرب محدود می‌شود! دانش و تکنولوژی والا (HighTec) قابل انتقال نیست!

آزادی انتقال اطلاعات و اخبار هم این‌گونه است، برای مثال در حمله آمریکا

به عراق - در زمان ریاست جمهوری بوش - برای مدت یک هفته یا بیشتر رسماً همه اطلاعات سانسور شد.

2. استحکام پایه‌های این حکومت (های غرب) هم مرز دیگر است. برای مثال چند سال قبل در آمریکا گروهی پیدا شدند که با گرایش مذهبی خاص علیه حکومت فعلی آمریکا (در زمان کلینتون) اقدام کردند، علیه آن‌ها مقداری کارهای امنیتی و انتظامی شد، اما فایده‌ای نبخشید. خانه‌ای را که آن‌ها در آن جمع شده بودند، محاصره کردند و آتش زدند که حدود هشتاد نفر در آتش سوختند، عکس‌هایش را هم منتشر کردند، که در میان آنان زن و کودک هم بودند، در این‌جا آزادی زنده ماندن، آزادی عقیده، آزادی مبارزه سیاسی به این حد محدود می‌شود، اما در اسلام آزادی علاوه بر آن حدود مادی، مرزهای معنوی هم دارد.

برخی مرزهای آزادی در اسلام عبارت است از:

الف) کسانی که علیه منافع کشور و سود آن اقدامی کنند، آزادی آن‌ها محدود می‌شود و این منطقی است.

ب) اگر کسی عقیده گمراهی دارد و به جان ذهن و دل افرادی که قدرت دفاع ندارند بیفتد و بخواهد آن‌ها را گمراه کند، این‌جا آزادی محدود می‌شود. (هر چند که حکومت قبل از اقدام او هیچ وظیفه‌ای در قبال عقیده او ندارد و پیروان ادیان مختلف در کشور اسلام وجود دارند و هیچ مانعی ندارد).

ج) کسی که بخواهد اشاعه فساد کند و فساد سیاسی، جنسی و فکری به وجود آورد. [این افراد آزاد نیستند].

د) آزادی دروغ‌گویی و شایعه‌پراکنی نیست.

4 - آزادی ارجاف نیست: قال الله تعالى: **الَّذِينَ لَمْ يَنْتَهُوا عَنِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي**

قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ؛ (احزاب / 60).

در این آیه مرجفون در کنار منافقان و بیماردلان قرار دارند. مرجفون یعنی کسانی که مرتب مردم را می ترسانند. قرآن می فرماید: اگر مرجفون، یعنی کسانی که مرتب مردم را می ترسانند، آدم را ناامید می کنند، مردم را از اقدام باز می دارند، دست بردارند تو را به جان آن‌ها خواهیم انداخت، این مرز آزادی است.

5 - آزادی و تکلیف: در تفکر لیبرالیسم غربی آزادی با «تکلیف» منافات دارد، آزادی به معنای آزادی از تکلیف است. در غرب در نفی تکلیف تا جایی پیش رفتند، حتی (نه تفکر دینی) تفکرات غیر دینی، کل ایدئولوژی‌ها را که در آن‌ها تکلیف هست، نفی می کنند؛ اما در اسلام آزادی آن روی سکه «تکلیف» است، اصلاً انسان‌ها آزادند، چون مکلف هستند. اگر مکلف نبودند، آزادی لزومی نداشت.

خصوصیت بشر این است که دارای مجموعه‌ای از انگیزه‌ها و غرایز متضاد است مکلف است، در خلال این انگیزه‌های گوناگون راه کمال را بی‌ماید. به او آزادی داده شده؛ به خاطر پیمودن راه کمال، یعنی آزادی هم مثل حق حیات است؛ مقدمه‌ای برای عبودیت است.

اسلام آزادی را همراه با تکلیف برای انسان دانسته که انسان بتواند با این آزادی تکالیف را صحیح انجام دهد، کارهای بزرگ انجام بدهد؛ انتخاب‌های بزرگ، بلکه بتواند به تکامل برسد (برگرفته از: آیت الله خامنه‌ای، سید علی، منشور آزادی، سخنان مقام معظم رهبری (با تلخیص و تصرف مختصر در عبارات)).

نتیجه‌گیری

قرآن کریم، آزادی انسان را به رسمیت شناخته و محترم می‌دارد، اما برای آن حد و مرز قرار داده است تا به آزادی دیگران ضرر نزنند.

فهرست منابع

24. ابوالقاسم سید علی بن موسی، سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطوف، ترجمه احمد فهی زنجانی، انتشارات جهان، تهران، 1348 ش.
25. ری شهری، محمد محمدی، میزان الحکمة، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1367، چ سوم.
26. سخنرانی استاد مصباح یزدی در کتاب گفتارهای حقوقی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، 1370 ش.
27. سخنرانی علامه جعفری در دیدار با دانشجویان پزشکی، دانشگاه تهران، اسفند 1376.
28. گروهی از نویسندگان، موسوعة کلمات امام حسین 7، پژوهشکده باقرالعلوم 7، قم.
29. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی.
30. منشور آزادی، سخنان مقام معظم رهبری، 77/6/12 در تربیت مدرس تهران، انتشارات و روابط عمومی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم؛ شهریور 1377.
31. نژاد، محمد، جهان دانش، فرهنگ دانستیها، انتشارات بنیاد، 1374 ش، چ هفتم.